

درس سیصد و بیست و چهارم: صوت ۳۴۱

کلام مرحوم خوئی در باب حسن الاحتیاط فی

التوصلیات و العبادات

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آقای خوئی مسئله استحباب احتیاط و یا عدم استحباب احتیاط را به سه قسم تقسیم می‌کند:^۱
قسم اول: مربوط به واجب توصلی می‌شود که از آن تعبیر به معاملات بالمعنی الأعم می‌شود، یعنی واجب و فعلی که در آنجا قصد قربت و نیت قربت شرط نیست. البته در اینجا شکی نیست که مورد احتیاط باید موردی باشد که امر محتمل، الزامی باشد و در مقابل طبعاً کراهت یا اباحه‌ای باشد و شکی نیست که در اینجا نیت قربت متحقق بشود یا نشود، آن فعل در مقام عمل لغو نخواهد بود زیرا اگر در واقع امری باشد طبعاً ثابت می‌شود و اگر نباشد مکلف امر زائدی را که مضر به حال اوست اتیان نکرده است و این در مواردی است که آن امر محتمل، امر الزامی باشد.

حالا اگر مورد موردی باشد که در آن مورد نهی تنزیهی باشد بنابراین در اینجا دوران امر بین استحباب و کراهت محقق خواهد شد که طبعاً احتیاط در آنجا رجحانی ندارد. یا اینکه نهی، نهی مولوی باشد که قطعاً در اینجا احتیاط مرجوح است و عقل حکم به عدم احتیاط می‌کند. هذا کُلُّ در آنجایی که مقصود از مکلف نفس اتیان فعل باشد به معنای انجاز آن فعل **كَمَا هُوَ فِي الْوَاقِعِ وَ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ**. اما اگر مقصود او ثواب و وصول به ثواب باشد قطعاً در اینجا اشکالی پیش می‌آید؛ همان اشکالی را که مرحوم آخوند مطرح کردند و طبعاً باید به آن اشکال پرداخته شود.

قسم دوم: از اقسام ثلاثه آن جایی است که امر، امر تعبدی باشد نه توصلی و دوران امر بین استحباب و وجوب باشد. خب قطعاً در اینجا هیچ شکی نیست بر اینکه قصد قربت متمشی است و این قصد قربت قطعاً به لحاظ مطلوبیت فعل است نه امر دیگر. در اینجا اگر آن مورد واجب باشد، فعل انجام شده است با قصد قربت، و اگر هم مستحب باشد که خب قطعاً قصد قربت در عبادیات شرط است و در این هیچ شکی نیست. نسبت به امر دوم که مطلب قابل شک نیست.

قسم سوم: که محل بحث است در آنجایی است که دوران امر بین یک امر مولوی و درقبالش کراهت یا اباحه باشد. اینجا باب هم از باب تعبد است یعنی امر، امر تعبدی است. در اینجا اشکال شده و اشکال هم اشکال جدی است یعنی اگر مکلف آن فعلی را که نمی‌داند مورد امر مولا است یا اباحه است یا اینکه کراهت دارد، هر کدام از این دو قسم را یا به داعی قربت انجام می‌دهد یا به داعی قربت انجام نمی‌دهد. اگر به داعی قربت انجام ندهد پس در واقع عبادتی را انجام داده است که در آن قصد قربت نکرده و عبادت بدون قصد

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مصباح الأصول، ج ۱، ص ۳۶۴ - ۳۶۸.

قربت طبعاً ممضی نیست و عمل لغوی را مرتکب شده است. و اگر به داعی قربت و به نیت قربت انجام بدهد، از آنجایی که در این قربت علم به امر دخالت دارد و از ناحیه مولا باید امری صادر شده باشد، بنابراین مکلف نیتی را می‌کند که خود نمی‌داند امری به نیت او تعلق گرفته است یا نه؟

معنای تشریع محرم

بنابراین تشریع خواهد شد و تشریع محرم هم هست؛ تشریع [محرم] عبارت از ایجاد امری بر خلاف علم و **إِدْخَالُ مَا لَيْسَ مِنَ الدِّينِ فِي الدِّينِ** است روی این جهت قطعاً عبادت او **وَلَوْ فُرِضَ** اینکه امر به آن تعلق گرفته باشد، **بِهَذَا اللَّحَاطِ** باطل خواهد بود. مکلف و شاک نسبت به آن امر چگونه نسبت به آن نیت قربت می‌کند؟! باید مکلف جازم باشد تا اینکه قصد قربت از آن به وجود بیاید و این اشکال اشکالی جدی است که مرحوم شیخ این اشکال را تقویت کردند و بدون اینکه نسبت به این مسئله جوابی بدهند از این مطلب رد شده‌اند. همین مسئله‌ای است که مرحوم آخوند هم در کفایه نسبت به این مسئله تعرض کرده است. در آنجایی که می‌فرماید که حُسن احتیاط در نیت قربت کفایت نمی‌کند چون حُسن احتیاط متعلق و متفرع بر نفس احتیاط است و نفس احتیاط متوقف بر امر است؛ در جایی که احتیاط **کَمَا فِيمَا نَحْنُ فِيهِ** متنفی است یعنی نیت قربت در عمل عبادی تشریع است پس چطور احتیاط در آن مورد ممکن است؟! وقتی که احتیاط ممکن نشد بنابراین حُسن احتیاط هم متنفی خواهد شد، این کلامی بود که مرحوم آخوند در کفایه مطرح کرده‌اند.

عدم تفرّع حسن احتیاط بر احتیاط

البته اگر نظرتان باشد ما در آنجا گفتیم که حُسن احتیاط متفرع بر احتیاط نیست بلکه تعلق به احتیاط گرفتیم و متعلق آن احتیاط است و خود آن متعلق است. و جواب این مسئله همین مطلبی بود که ما در همان‌جا بیان کردیم.

منتها اشکالی که در اینجا هست به این نکته برمی‌گردد یعنی جوابی که آقای خوئی می‌دهند همانی است که ما در آنجا گفتیم منتها ایشان به یک صورت دیگری می‌خواهند به این اشکال پاسخ بدهند. مطلب ایشان این است که آیا در انجام احتیاط جزم به نیت قربت شرط است؟ یعنی مکلف جازم باشد بر اینکه در این عملی که انجام می‌دهد تقرب است و در نفس این عمل تقرب است. مثل اینکه در یک مورد خاصی امر به خصوصی بیاید خب مکلف هیچ شکی ندارد بر اینکه نیت قربت تعلق گرفته است **بِهَذَا الْفِعْلِ الْخَاصِّ الصَّادِرِ مِنْهُ وَ هُوَ مَطْلُوبٌ لِلْمَوْلَى وَ الرِّضَا لِلْمَوْلَى**، این یک قسم است. یا اینکه نه، عقل به صرف اتیان فعل به رجاء مطلوبیت هم اکتفا می‌کند یعنی به صرف اینکه این عمل مطلوب برای مولا است ولو اینکه نیت قربت در خصوص آن نداشته باشد، کفایت می‌کند و در این [مورد] لازم نیست که مکلف حتماً به خصوص و بشخصه در خصوص آن فعل نیت قربت کند. همین که این فعل را انجام می‌دهد برای اینکه ممکن است مورد رضای مولا باشد **يَكْفِي**

فی العُبودیة و الانقیاد، این مسئله کفایت می کند.

در این مسئله سه صورت می شود ترسیم کرد یعنی این مسئله مبتنی بر این است که نیت قربت به چه کیفیت از مکلف متمشی بشود. قول اول در این مسئله آن است که امکان ندارد نیت قربت و تقرب که به آن قصد وجه گفته می شود از امر مولا - چه به امر اولی و چه به امر ثانوی - متمشی باشد، ممکن نیست. یعنی وقتی که مولا می گوید که **صَلِّ**، از این قصد وجه متمشی نمی شود. چرا؟ چون قصد وجه مبتنی بر سبقت امر و سابقیت امر از ناحیه مولا است و فرض ما این است که این امر در اولین مرتبه آمده است. مولا می گوید که **صَلِّ بِهَذِهِ الشَّرَاطِ؛ أَوَّلُهُ التَّكْبِيرُ وَ آخِرُهُ التَّسْلِيمُ وَ أَوْسَطُهُ هَكَذَا، صَلِّ بِهَذَا الشَّكْلِ**، دیگر امر ابتدایی **صَلِّ** نمی تواند قصد قربت را لحاظ کند. چرا؟ چون قصد وجه مسبوق به امر ابتدایی است درحالی که الآن امری نیست.

اولین دفعه مولا می گوید که **صَلِّ**، الآن می گوید که **صَلِّ** به این شرایط، حالا بعد از اینکه مکلف این شرایط صلات و خصوصیات شرایط را شنید، باید فکر کند که آیا این صلات باید با قصد وجه باشد یا بدون قصد وجه هم متمشی است؟ مولا نمی تواند لحاظ کند. مرحوم آخوند هم نسبت به این قضیه نظرشان این است که مولا نمی تواند قصد وجه را در امر ابتدایی و امر ثانوی لحاظ کند. چرا در امر ثانوی نمی تواند لحاظ کند؟! مثلاً مولا این طور بگوید که **صَلِّ إِبْتِدَاءً هَكَذَا** بعد بگوید که **صَلِّ بِقَصْدِ الْوَجْهِ**، در امر ثانوی هم نمی تواند بگوید، چون امر ثانوی نمی تواند مقید امر اول باشد، اگر مقید امر اول باشد خلف است. درحالی که امر اول به نحو اطلاق است و به اطلاق می گوید که **صَلِّ**. البته نسبت به امر دوم بعضی ها قائل به جواز شدند یعنی گفتند که امر دوم ارتباطی با امر اول ندارد و امر دوم امر به قصد وجه است یعنی می گوید که باید این قصد وجه را نسبت به آن امر اول انجام بدهید یعنی در امر اولی که من کردم قصد وجه است چون اگر در امر اول قصد وجه نباشد بنابراین امر دوم نمی تواند مبین امر اول باشد چون امر اول اطلاق است و می گوید که **صَلِّ إِبْتِدَاءً بِالتَّكْبِيرِ وَ إِنْتِهَاءً بِالتَّسْلِيمِ**، قصد وجه در آن نیست.

حالا اگر امر دوم بیاید و بگوید که آن نمازی را که می خواهید بخوانید به قصد وجه باید بخوانید یعنی چه؟ یعنی من مولا آن انشاء اولی را که کردم، اگر مقصود این است که در انشاء اول من قصد وجه است، به انشاء اول قصد وجه متمشی نمی شود و اگر منظور این است که در انشاء اول من قصد وجه نیست و این انشاء، انشاء ثانوی است یعنی در انشاء اول صرفاً اجزاء و شرایط نماز بیان شده است و در انشاء ثانوی قصد وجه بیان شده است پس انشاء اول بدون قصد وجه است و در آن اشکال پیدا می شود!

بینید که این مطلب را چطور مثل پیچ و مهره پیچانند! اینها از بیکاری است! هیچ تعجب نکنید. آقا بیکار است یا اینکه فرض کنید از درس آمده و مخدره هم نیست که آقا را سر حال بیاورد و این دیگر مجبور

است که فکرش را این طوری می کند، آن طوری بکند، انشاء اول درست کند و انشاء دوم درست کند! یک چایی هم خورده و سرحال آمده است حالا شروع می کند به این انشاهای جدید کردن! درحالی که همه آنها با یک حرف پته همه آنها ریخته می شود!

بنابراین تقریر کلام مرحوم آخوند به این کیفیت بود که چرا امر دوم نمی شود ناظر به امر اول باشد، دلیلش این است که اگر امر دوم حاکی از انشاء اول است که شارع در انشاء اول قصد وجه نمی تواند انجام بدهد چون قصد وجه باید مسبوق به امر اول باشد درحالی که امر اول امر به **صَلَّ** است و امری در اینجا نداریم. اگر این انشاء دوم، انشاء ابتدایی درقبال انشاء اول باشد بنابراین شارع دو انشاء کرده است؛ انشاء اول بدون قصد وجه به **أجزاء الصلوة** تعلق گرفته است و انشاء دوم به قصد وجه تعلق گرفته است پس انشاء اول بدون قصد وجه است. پس در انشاء اولی که شارع کرده و گفته است که **صَلَّ**، اگر از شارع سؤال کنیم که آیا قصد وجه را لحاظ کرده یا نه اصلاً نمی داند چه بگوید، اگر بگوید که کردم می گوید که باید مسبوق به امر باشد و اگر بگوید که نکردم پس عبادتی را از مکلف خواسته که بدون قصد قربت است.

لذا مرحوم آخوند می فرمایند که به انشاء اول و به انشاء ثانی قصد وجه متمشی نیست. عقل در اینجا حاکم به قصد وجه است نه شرع یعنی عقل در اینجا می آید و انشاء اول، دوم، سوم و چهارم هم ندارد. وقتی همان انشاء اول از شارع متمشی و صادر می شود، عقل حاکم است بر اینکه این عمل باید **تَقَرُّباً إِلَى اللَّهِ** باشد. خیلی خب پس دیگر مشکل حل است.

وَلِقَائِهِ أَنْ يَقُولَ که شما از کجا می گوید که عقل حاکم است بر اینکه باید این عمل از طرف مکلف به قصد قربت باشد؟! لعل اینکه منظور مولا از این عمل در خارج نفس الوجود و صرف الوجود باشد یعنی مولا در خارج صرف الوجود را خواسته است. مثل اینکه چطور در واجب توصیلی صرف الوجود [را خواسته است مثلاً] طهارت ثوب را [خواسته است]؛ صلات باید با طهارت ثوب باشد سواء اینکه این طهارت ثوب به قصد وجه باشد یا بدون قصد وجه. چرا؟ از کجا؟ وقتی از امر شارع قصد قربت متمشی نیست، ما می گوئیم که اصلاً قصد قربت در این شرط نیست. شارع می گوید که **صَلَّ بِهِذِهِ الْأَشْيَاءَ**، خیلی خب حالا من صبح از خواب بیدار می شوم و دلم می خواهد ورزش کنم، این ورزشی را که می خواهم بکنم اول دستم را می برم دم گوش و دوتا می چرخانم و بعد می برم پایین و شروع می کنم یک خرده هم حرف زدن! حالا حتماً که نباید نماز باشد، فرض کنید که در مورد روزه؛ مگر شارع نمی گوید که از اول طلوع فجر تا غروب آفتاب باید امساک کنید؟! اصلاً بنده رژیم غذایی دارم و معمولاً هم از اول طلوع فجر اصلاً چیزی نمی خورم. بسیار خوب امر شارع را اتیان کردم! قصد قربت و قصد وجه که در اینجا نیست! از کجا فرق بین تعبدی و توصیلی در اوامر شارع از اینجا بیان می شود؟! وقتی که قصد وجه از شارع متمشی نیست عقل در اینجا می گوید که نه خیر اصلاً اینجا قصد وجه

[نیست] و شارع صرف الوجود را خواسته است؛ [من باب مثال] امساک از اول **طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ** را خواسته است دیگر نیت وجه کجای آن آمده است؟! اصلاً چه کسی گفته است که عقل خواسته است؟! این مسئله و این مشکل در اینجا پیش می‌آید لذا این مشکلی است که تابه حال کسی نتوانسته این مشکل را حل کند؛ این قضیه که فرق بین تعبدی و توصلی از کجا پیدا می‌شود. در بعضی از موارد مشخص است که عقل حکم می‌کند به اینکه تعبد است مثل نماز ولی خیلی از موارد مشتبه است، از کجا بفهمیم که این امر، امر عبادی است یا امر غیر عبادی است؟! جواب این مسئله از ظهور دلیل و کیفیت بیان دلیل که متکفل حکم موضوع است استفاده می‌شود. ببینید یک وقتی دلیلی که برای ما حکم موضوع را بیان می‌کند به نحوی است که عقل حکم می‌کند **لَا يُمَكِّنُ الْإِثْيَانُ بِهَذَا إِلَّا بِقَصْدِ الْوَجْهِ** مثلاً در باب صلات، هیچ کسی حتی ورزش هم بخواهد بکند اول نمی‌گوید که **اللَّهُ أَكْبَرُ** بعد **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلْحَمَّ لِلَّهِ رَبِّ أَلْعَلَمِينَ**^۱، این به ورزش چه ارتباطی دارد؟! به ریاضت چه ارتباطی دارد؟! بعد برود رکوع و بعد بلند شود برود دو تا سجده کند! حالا کسی که ورزش می‌کند فرض کنید که شش تا سجده می‌کند چون مثلاً می‌خواهد شکمش داخل برود! اما اینکه دو تا بلند بشود و بنشیند، قطعاً اگر شخص در مقام امتثال بخواهد این را انجام بدهد، به چه نیت انجام می‌دهد؟ قطعاً به نیت اطاعت انجام می‌دهد، امکان ندارد [به نیت دیگری انجام دهد] یعنی عقل در اینجا حکم می‌کند که این نحوه عمل عملی است که **مُتَرْتَباً عَلَى أَمْرِ الْمَوْلَى** باید انجام بگیرد. یا اینکه در مورد روزی هم همین طور است و باید امساک باشد، امساک [یعنی] یک قطره آب هم نباید [بخورد]. این طور نیست که مثل طهارت ثوب باشد که شارع بگوید که باید لباس صلات با طهارت ثوب باشد. حالا یک وقتی خود انسان این لباس را داخل آب می‌کند و بیرون می‌آورد و یک وقتی خود این لباس را داخل آب می‌رود، در هر دو نفس صرف الوجود یعنی همان طهارت حاصل شده است.

ولی نه، [یک موقع] مورد موردی است که امکان ندارد عبد اثیان به آن مورد بکند **إِلَّا بَعْدَ الصَّبْرِ بِهَذَا الْأَمْرِ** و این را از لسان دلیل می‌فهمیم ولو اینکه مولا نگوید که در اینجا قصد قربت و قصد وجه باید لحاظ بشود، خود نفس مکلف از لسان دلیل این معنا را ادراک می‌کند و تنها راه حل برای مسئله فقط همین است نه آن مطالبی را که گفتند که آیا به امر ثانوی می‌شود کرد یا نه؟ نه، اگر این طور است به امر ثانوی هم نمی‌شود کرد... نه تنها به امر اول و امر ثانوی [نمی‌شود] اشکال مرحوم آخوند به حال خودش محفوظ است.

تلمیذ: از نظریه مرحوم آخوند این متمشی می‌شود، مرحوم آخوند می‌گوید که با عقل می‌فهمیم البته عقل هم منشأ ادراک می‌خواهد.

^۱ . سوره فاتحه (۱) آیه ۱ و ۲.

استاد: نه مرحوم آخوند نمی گوید که چطور از عقل فهمیده می شود، بلکه می گوید که عقل همین طور به نحو اطلاق حکم می کند. ما می گوئیم نه عقل حکم نمی کند این طور نیست. ما از لسان دلیل می فهمیم نه اینکه عقل حکم می کند. پس هر امری که از طرف مولا آمد عقل حکم به قصد وجه می کند؟! تلمیذ: بالأخره عقل هم باید یک منشأ انتزاع داشته باشد.

ادراک منشأ فرق بین واجب تعبدی و توصلی به واسطه عقل

استاد: اینها این را نمی گویند، اول یک نیت وجهی را مفروض گرفته اند بعد می گویند که حالا آیا آن نیت وجه از امر متمشی می شود یا از عقل؟ ما می گوئیم که بنا بر رأی شما از امر متمشی نمی شود گرچه ما آن را قبول نداریم، - حالا زمینه بحثش نیست - از همان امر متمشی می شود، ما [بنا بر رأی شما] می گوئیم که از امر متمشی نمی شود و از عقل هم متمشی نمی شود. عقل از کجا می فهمد؟! لعل اینکه اصلاً این توصلی باشد، باید منشأ باشد و منشئش فرق بین تعبدی و توصلی است که آن را عقل به واسطه ادله ادراک می کند یعنی لسان دلیل لسانی است که قصد وجه و عبادیت را برای انسان تبیین می کند و بعد عقل در اینجا حکم به قصد وجه می کند. این شق اول بود.

شق دوم این است که به واسطه امر ثانی آن قصد وجه بیان می شود همان طوری که مرحوم نائینی قائل به این هستند که به واسطه امر ثانی قصد وجه می شود.^۱

شق ثالث همان طوری که آقای خوئی بیان می کنند و تقویت می کنند این است که نه، مسئله به این کیفیت نیست که از این امر قصد وجه استفاده بشود یا نشود. مهم این است که برای رفع تکلیف و برائت تکلیف چه مقدار لازم داریم؟ این مهم است. اگر این مسئله روشن بشود دو مسئله قبلی هم روشن می شود.

آیا ما حتماً در عبادت قصد قربت و قصد وجه لازم داریم؟ یا نه، همین رجاء مطلوبیت و اینکه عبد در مقام انقیاد دارد این عمل را **قربةً إلى الله** انجام می دهد، همین مقدار کافی است؟! ایشان می گویند که آن مقدار که ما از ادله می فهمیم، ادله همین مقدار است. اینکه می گوئیم که باید قصد قربت باشد ...، قصد وجه جای خود را دارد ما در قصد قربت [صحبت] می کنیم. قصد وجه این است که قصد خصوصیت حالا ظهر یا عصر یا کیفیت است. لازمه هر عملی قصد وجه هست ولی نه قصد قربت که این **قربةً إلى الله** است یا نه؟ ایشان می گویند آن را که از ادله فهمیده می شود، قصد قربت نسبت به مورد خاص نیست بلکه همین که شخص در مقام انقیاد عملی را رجائاً انجام بدهد که احتمالاً امر به اینجا تعلق گرفته است، همین کفایت می کند. حالا ما چه قصد قربت را ناشی از امر ثانوی بدانیم یا نه اصلاً هیچ کدام از اینها نباشد بلکه حکم عقل هست، در اینجا

^۱. أجدود التقریرات، ج ۱، ص ۱۷۳.

این قضیه به این کیفیت تمام می شود.

حُسن احتیاط عبارت از انجام عمل تَقَرُّباً إِلَى اللَّهِ تَعَالَى

پس حُسن احتیاط عبارت از انجام عمل تَقَرُّباً إِلَى اللَّهِ تَعَالَى و در مقام انقیاد است نه در مقام قرب خصوصی و آن تقرب خاص و نیت قربت خاص نسبت به آن فعل تا اینکه اشکال پیدا بشود که شاید این تشریع باشد و علم به این نباشد، در واقع دارد نیت جدید از خودش به وجود می آورد و بدعت و این حرف ها. نه، این عمل را انجام می دهد به داعی اینکه شاید این مطلوب برای مولا باشد و احتمال امر هم در آن می رود، به همین مقدار کفایت می کند و حسن احتیاط در اینجا دیگر کافی است البته مسئله نسبت به این قضیه یکی دو جلسه دیگر ادامه دارد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد